

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گستره و کاربرد قاعده  
نفی حرج در طلاق

---

تألیف  
دکتر مصطفی شریفی

انتشارات چتر دانش

سرشناسه :	شریفی، مصطفی، ۱۳۶۷ -
عنوان قراردادی	ایران. قوانین و احکام
	Iran. Laws, etc
عنوان و نام پدیدآور	گستره و کاربرد قاعده نفی حرج در طلاق/ تالیف مصطفی شریفی.
مشخصات نشر	تهران: چتر دانش، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۳۰۴ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک	۹-۳۵۸-۴۱۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی :	فیپا
یادداشت	کتابنامه: ص. [۲۹۱ - ۲۹۸].
موضوع	عسر و حرج
موضوع	Distress (Law)*
موضوع	عسر و حرج -- ایران
موضوع	Distress (Law) -- Iran*
موضوع	عسر و حرج -- جنبه‌های قرآنی
موضوع	Distress (Law) -- Quranic teaching*
رده بندی کنگره	BP۱۶۹/۵۲
رده بندی دیویی	۲۹۷/۳۲۴
شماره کتابشناسی ملی	۵۸۶۲۷۴۰

نام کتاب	گستره و کاربرد قاعده نفی حرج در طلاق
ناشر	چتر دانش
تألیف	دکتر مصطفی شریفی
نوبت و سال چاپ	اول - ۱۳۹۸
شمارگان	۱۰۰۰ :
شابک	۹-۳۵۸-۴۱۰-۶۰۰-۹۷۸
قیمت	۱۵۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خم‌منبری جاوید(اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

## سخن ناشر

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

**مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش**، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه علمی بیش از پیش به منصه ظهور برساند.

**فرزاد دانشور**

**مدیر مسئول انتشارات چتر دانش**

## فهرست

۵	فصل نخست
۷	بخش اول: کلیات
۱۱	بخش دوم: تعاریف و مفاهیم
۲۱	فصل دوم
۲۳	بخش اول: ادله قاعده عسر و حرج
۴۸	بخش دوم: قلمرو و مصادیق اجرای قاعده نفی حرج
۱۳۱	فصل سوم
۱۳۳	بخش اول: موجبات طلاق
۱۹۳	بخش دوم: بائن یا رجعی بودن طلاق حاکم
۲۲۱	فصل چهارم
	سابقه حقوقی کاربرد قاعده نفی عسر و حرج در زمینه طلاق در
۲۲۳	حقوق ایران
۲۳۴	بخش اول: شرایط و محدوده اعمال ماده ۱۱۳۰
۲۳۶	بخش دوم: راه‌های تشخیص مصادیق عسر و حرج
۲۴۶	بخش سوم: بررسی مصادیق
۲۹۱	منابع
۲۹۹	فهرست تفصیلی

## فصل نخست



## بخش اول: کلیات

### مقدمه

از جمله قاعده‌های فقهی که در باب‌های مختلفی مانند نماز، روزه و حج جریان دارد و به آن استناد می‌شود، «قاعده نفی حرج» است؛ آن هم، هنگامی که تکلیفی موجب زحمت و مشقت شدید مکلف شود.

توضیح اینکه هرگاه امثال حکمی برای مکلف، سخت و با مشقت زیاد همراه باشد، آن حکم مرتفع می‌شود و امثالش لازم نیست؛ برای مثال، شخصی جراحی در دستش ایجاد شده است و انجام وضو موجب زحمت و درد شدید وی می‌شود، در این هنگام، شستن دست بر چنین فردی واجب نیست.

به دیگر سخن، این قاعده اطلاقات ادله احکام را محدود می‌کند؛ بدین معنا که مثلاً طبق آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»، روزه واجب است، چه حرجی و طاقت‌فرسا باشد و چه نباشد، قاعده نفی حرج، این اطلاق را محدود می‌کند؛ در نتیجه، روزه حرجی واجب نیست.

در کتاب‌های قواعد و نوشته‌های فقهی، از این قاعده تحت عنوان «قاعده نفی العسر و الحرج» نام برده می‌شود. اگرچه این قاعده در ابواب مختلف فقه جاری می‌شود و در موارد زیادی مورد نیاز فقیه است، در کمتر کتابی به صورت مستقل به بحث و بررسی آن پرداخته شده است؛ لذا به نظر می‌رسد که زوایای

گونگون آن مورد کاوش قرار گیرد. بر این اساس در کتاب حاضر به مطالعه یکی از عام‌ترین و مهم‌ترین قواعد فقه پرداخته می‌شود. قاعده «نفی حرج» که در ترجمه با نام‌های «قاعده نفی حرج» و در تعبیری دیگر «قاعده نفی عسر و حرج» شناخته می‌شود؛ از جمله قواعد مسلم و پرکاربرد در ابواب مختلف فقهی است. گستره و کاربرد این قاعده در ابواب مختلف فقهی در کتاب بحث شده است و بازخوانی مستندات حجیت و اعتبار این قاعده برگرفته از منابع اصلی «کتاب؛ سنت؛ اجماع و عقل» ضمن تثبیت اعتبار آن؛ با اهمیتی بیشتر گستره نفوذ این قاعده را بیان خواهد کرد. در عین حال؛ به نظر می‌رسد چالش اصلی در برخورد با این قاعده بسیار بیشتر از ارائه استدلال برای تثبیت اعتبار آن؛ در تبیین مفهوم و کاربرد آن نهفته است. نکته اخیر یکی از اصلی‌ترین محورهای مورد مطالعه در کتاب است و تلاش خواهد شد با ذکر نمونه و مثال‌های مختلف؛ ضابطه و مقیاسی برای مقایسه و مدل‌سازی در این فصل ارائه شود. در این کتاب علاوه بر مصداق‌یابی موارد عسر و حرج مکلف در ابواب مختلف فقه بررسی دامنه استفاده از این قاعده در مبحث طلاق به‌طور مفصل و مشروح به‌عنوان شاخصی برای فهم چگونگی کاربرد آن تعیین گردیده است. وقوع طلاق به حکم اولیه «الطلاق بید من اخذ بالساق» به اراده مرد است. اما در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. تبیین دلایل فقهی این حکم و نقد و بررسی ناقدین و همچنین ابهام در چگونگی تشخیص مصداق عسر و حرج در دادگاه و ضرورت جلوگیری از برخوردهای سلیقه‌ای در این تحقیق ارائه خواهد شد.

در بحث طلاق به موجبات طلاق به‌نحو اجمال و اختصار اشاره می‌شود و سپس به‌طور خاص به مسئله طلاق به درخواست زوجه همراه با نگرش بر قاعده فقهی «لاضرر و نفی حرج» پرداخته می‌شود و سپس به بیان برخی از مصداق عسر و حرج و مشکلات موجود در این زمینه خواهیم پرداخت البته رفع ابهامات موجود در شروط و تعیین صریح حدود و ثغور هر شرط که در این رساله مورد بحث قرار گرفت، نیز می‌تواند از تفسیرهای مختلف، متعارض و صدور آرای



سلیقه‌ای توسط قضات، جلوگیری نماید.

در مورد پیشینه این قاعده در منابع فقهی باید گفت که با همه اهمیت اعتبار و تأثیری که این قاعده دارد، متأسفانه علمای گذشته کمتر بدان پرداخته‌اند و برای یافتن نظریات آن‌ها در این زمینه باید لابه‌لای کتب فقهی این مهم را جستجو کرد. اولین بار ملا احمد نراقی رحمته‌الله در کتاب شریف عوائدالایام و فرزندش محمد نراقی رحمته‌الله در کتاب شریف مشارق الاحکام بابتی را به این قاعده اختصاص دادند و همچنین زین‌العابدین مراغه‌ای در کتاب العناوین به این مهم پرداخت. و بعدها برخی از علمای دیگر هم به پیروی از این فقها بابتی را اختصاص به این قاعده داده‌اند.

البته به‌علت شباهت و همگونی فراوانی که میان مفاد و متفرقات این قاعده با قاعده لاضرر وجود دارد، برخی فقها در خلال بحث لاضرر اشاره‌ای به نفی حرج نیز نموده‌اند و به‌طور جداگانه این قاعده را بررسی نکرده‌اند. بر این اساس در زمینه قاعده نفی عسر و حرج ما ناگزیر از آن هستیم که به نظرات این فقها در ذیل قاعده لاضرر رجوع کنیم. بالأخص از بحث لاضرر شیخ مرتضی انصاری که در انتهای مکاسب به چاپ رسیده است، استفاده کرده‌ایم.

در میان فقهای معاصر آیات عظام میرزا حسن بجنوردی، مکارم شیرازی و فاضل لنکرانی در کتب قواعد فقهیه خود به‌طور جداگانه این قاعده را بررسی کرده‌اند. از میان کتب قواعد فقهیه فارسی هم می‌توان به کتاب قواعد فقهیه آقای محقق داماد و ابوالحسن محمدی اشاره نمود. به این ترتیب با گذشت زمان، این قاعده از قاعده لاضرر جدا شده و مراحل رشد و تعمیم وسیع‌تری را پیدا کرده است و هم‌اکنون در تمام مذاهب اسلامی به‌عنوان قاعده مستقل و معروف مطرح است.

## بخش دوم: تعاریف و مفاهیم

### گفتار اول: معانی عسر و حرج

#### بند اول: مفهوم عسر و حرج

«حرج» در لغت به معنای ضیق (تنگی)، سختی، گناه و حرام است. راغب می‌گوید:

«حرج در اصل به معنای اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه‌ای که موجب حصول تصور ضیق و تنگی میان آن اشیا شود؛ لذا به تنگی و گناه، «حرج» گفته‌اند»<sup>۱</sup>.

در لسان‌الغیب ذیل ماده حرج چنین آمده است: «حرج در لغت به معنای گناه و ضیق است» و از زجاج نقل می‌کند که: «الحرج فی اللغة أضيُق الضیق و معنا أنه ضیق جداً؛ حرج به امری اطلاق می‌شود که دارای مشقت و سختی زیادی باشد. ابن اثیر در نهاییه متذکر می‌شود که حرج در اصل به معنای ضیق است؛ گرچه گاهی به معنای گناه و حرام هم می‌آید و گفته شده است که حرج به معنای أضيُق الضیق (مشقت و سختی زیاد) است»<sup>۲</sup>.

حرج در قرآن به معانی مختلفی آمده است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾؛ در دین، کار سخت و شاقی برای شما جعل نکرد.<sup>۳</sup> ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾؛ خداوند نخواسته است برای شما مشقتی ایجاد کند.<sup>۴</sup>

حرج در این دو آیه به معنای «سختی و دشواری» است و در پارهای دیگر از آیات، به معنای «گناه» به کار رفته است؛ مانند: ﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى

۱- راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۲۲۶.

۲- ابن اثیر، بی‌تا، ۱۱۲.

۳- حج / ۷۸.

۴- مائده / ۶.

الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ؛<sup>۱</sup> بر  
ضعیفان و بیماران و آن‌ها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی  
نیست (که در میدان مبارزه شرکت نکنند) هرگاه بر خدا و رسولش خیرخواهی  
کنند.<sup>۱</sup>

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى  
أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ﴾؛ بر نابینا و افراد لنگ و بیمار، گناهی نیست (که  
با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان غذا  
بخورید.<sup>۲</sup>

حرج در آیات دیگری به معنای «تنگی» به کار رفته است؛ خداوند می‌فرماید:  
﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ  
ضَيْقًا حَرْجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ﴾؛ آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند،  
سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که (به سبب  
اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن چنان تنگ می‌سازد که گویا  
می‌خواهد به آسمان بالا رود.<sup>۳</sup>

در روایت‌های متعددی، ائمه علیهم‌السلام واژه حرج را به «ضیق» معنا کرده‌اند<sup>۴</sup> از  
جمله در روایتی ذیل آیه «...وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرْجًا» آمده  
است:

امام از راوی سؤال می‌کنند: «آیا معنای حرج را می‌دانی؟» راوی در پاسخ  
عرض می‌کند: «خیر»، امام عملاً و با دست، معنای حرج را نشان می‌دهند؛ به این  
شکل که انگشتانشان را به یکدیگر می‌چسبانند؛ مانند شیء به هم چسبیده‌ای  
که نه چیزی در آن داخل می‌شود و نه چیزی از آن خارج می‌شود (کنایه از

۱- توبه/ ۹۱.

۲- نور/ ۶۱.

۳- انعام/ ۱۲۵.

۴- حرّ عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۳۰۰.

فشار و تنگی).<sup>۱</sup>

واژه «عسر» نیز متضاد «یسر» است و به معنای سختی، دشواری و تنگی است. این واژه در قرآن کریم، به همین معناست؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾؛ مسلماً با سختی، آسانی است.<sup>۲</sup>

﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾؛ خداوند به‌زودی بعد از سختی‌ها، آسانی قرار می‌دهد.<sup>۳</sup>

## بند دوم: رابطه عسر و حرج

مرحوم نراقی رابطه عسر و حرج را عموم و خصوص مطلق دانسته و گفته است:

عسر اعم است و بر هر امر شدید و صعبی صدق می‌کند. از سوی دیگر، حرج فقط بر امری اطلاق می‌شود که در نهایت دشواری و سختی باشد. چنان‌که اگر مولا به بنده‌ای که طاقت و قدرتش، حمل یک شیء به وزن چهل کیلو است، امر کند که یک شیء سی کیلویی را در مسیری با طول یک کیلومتر حمل کند، تعبیر می‌شود که او را در عسر قرار داده است؛ در اینجا اگر گفته شود که در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته است، صحیح نیست؛ اما اگر بنده را امر کند که این مسیر را هر روز همراه با این شیء سی کیلویی طی کند، گفته می‌شود که در ضیق واقع شده است.<sup>۴</sup>

به عقیده ایشان، تکالیف از نظر میزان سهولت و عسر، درجاتی به شرح زیر دارد:

۱- پایین‌تر از عسر: تکالیفی که سهل و آسان است.

۲- عسر: تکالیف سختی که موجب ضیق و تنگنا نیست.

۱- (همان) مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۳۳۳.

۲- انشراح / ۵.

۳- طلاق / ۷.

۴- نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۸۶.

۳- حرج: تکالیف ضیق و دشواری که مکلف، طاقت انجام آن‌ها را دارد.

۴- تکالیف ما لایطاق: تکالیفی که انجام آن‌ها خارج از طاقت مکلف است. تردیدی نیست که تکلیف به یسر، جایز است و تکلیف به «ما لایطاق»، ممتنع و محال است. آنچه باید بررسی شود، این است که آیا تکلیف به عسر و حرج واقع شده است یا خیر؟<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که این برداشت صاحب عوائد از معنای حرج، مخالف با فهم علما و استدلال ائمه (علیهم‌السلام) در روایات است و رابطه مصادیق عسر و حرج، تساوی است نه عموم و خصوص مطلق؛ زیرا هر کاری که انجامش برای انسان، سخت و دشوار است، موجب ضیق و اعمال فشار بر او می‌شود و برعکس، هر عملی که موجب ضیق و ایجاد تنگنا برای انسان می‌شود، دشوار و سخت هم هست.

علما با وجود مشقت و دشواری، تکلیف را با تمسک به قاعده، نفی می‌کنند و برای تطبیق عنوان حرج، شرط دیگری را لازم نمی‌دانند. ائمه (علیهم‌السلام) هم فقط با وجود سختی و مشقت، تکلیف را با استناد به آیه نفی حرج، رفع می‌کنند.

بدین ترتیب، برای تطبیق عنوان حرج، وجود مشقت و سختی به‌تنهایی کافی است و تکرار عمل لازم نیست. افزون بر اینکه ضابطه تعیین مصادیق عسر و حرج، عرف است که مطابق با آن، هر کاری که موجب مضیقه و تنگنا باشد، حرج و دشوار تلقی می‌شود. در مثالی هم که ایشان ذکر کردند، اگر مشقت، شدید باشد، می‌توان گفت که بنده در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته است.

البته قابل انکار نیست که تکالیف از حیث سهولت و دشواری، با هم تفاوت دارند. در این قسمت، مناسب است به فرق تکلیف موجب عسر و حرج و تکلیف به «ما لایطاق» اشاره‌ای داشته باشیم.

منظور از تکلیف موجب عسر و حرج، تکلیفی است که مکلف - عقلاً - قدرت انجام آن را دارد، ولی این امر به‌طور معمول برای مکلف قابل تحمل نیست. در حالی که تکلیف «ما لایطاق»، حکمی است که نه از حیث عقل مقدور است و نه

به‌طور معمول، مکلف توان انجام آن را دارد.

به دیگر سخن، از تفاوت‌های آشکار تکالیف حرجی و «ما لا یطاق» این است که برخلاف تکلیف به امر حرجی، تشریح تکلیف «ما لا یطاق» از سوی شارع، امری محال و غیرمعقول است.

ایرادی که ممکن است در اینجا مطرح شود، این است که اگر مراد از حرج، صرف ضیق و سختی در مقابل یسر و آسانی باشد؛ چنان‌که از عرف و لغت، همین معنا برداشت می‌شود، مستلزم این است که تکالیف دارای کمترین مشقت و سختی هم توسط این قاعده نفی شود و نتیجه عمل به قاعده، دست‌کشیدن از تکالیف زیادی مانند روزه در روزهای گرم و طولانی تابستان و وضو در سرمای زمستان است و حال آنکه هیچ‌یک از فقیهان این‌گونه عمل نکرده‌اند.

در پاسخ باید گفت: گرچه معنای لغوی و عرفی حرج، وسیع است، در اینجا مرتبه خاصی از مشقت موردنظر است نه مطلق سختی و دشواری. بدین ترتیب، باید در جست‌وجوی این بود که کدام مرتبه از حرج و سختی در نفی حرج اراده شده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب الفصول المهمه، بعد از ذکر تعدادی از روایات مربوط به قاعده نفی حرج می‌فرماید:

«نفی الحرج مجمل لایمکن الجزم به فیما عدا التکلیف بما لا یطاق، و إلا لزم رفع جمیع التکالیف»؛<sup>۱</sup> یعنی قدر متیقن از قاعده، تکلیف به «ما لا یطاق» است و در مراتب پایین‌تر، قاعده مجمل است و نمی‌توان به آن عمل کرد؛ زیرا مستلزم رفع جمیع تکالیف است.

اینکه ایشان اجمال قاعده را مطرح کرده‌اند، بدین سبب است که قراینی وجود دارد مبنی بر اینکه مراد از حرج در بحث ما، مرتبه خاصی از مشقت است و از سوی دیگر، ایشان دلیلی برای مشخص کردن این مرتبه پیدا نکرده‌اند. در ردّ کلام مرحوم شیخ حر عاملی باید گفت: از روایاتی که در بحث قاعده نفی حرج مطرح می‌شود، متوجه می‌شویم که مراد از حرج، مشقت شدیدی است

۱- حرّعاملی، ۱۴۱۸ق، ص ۶۲۲.

که غالب مردم در شرایط معمولی، آن را تحمل نمی‌کنند و از نوشته‌های فقیهان همچون برداشت می‌شود که همین معنا را از عموماً نفی حرج فهمیده‌اند؛ لذا در مسئله جواز تیمم به دلیل ترس از شین<sup>۱</sup> در اعضای وضو، آن را به موردی که در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نیست، مقید کرده‌اند و بعضی دیگر فرموده‌اند که باید شدید و به تعبیر بعضی دیگر، فاحش باشد.

صاحب جواهر در ذیل این مسئله می‌نویسد:

«علما اجماع دارند بر اینکه در صورت ترس از صدمه دیدن پوست به سبب استفاده از آب، فرقی نمی‌کند که ترس از ایجاد آن باشد، یا شدید شدن و یا طولانی شدن زمان بهبودی آن، تیمم جایز است. بعضی بدون هیچ‌گونه شرطی، تیمم را جایز دانسته‌اند.

بعضی دیگر تصریح کرده‌اند که بین ضعیف و شدید آن فرقی نیست، و حال آنکه در مرضی که موجب جواز تیمم می‌شود، شدیدبودن شرط است و بر مرتبه ضعیف شین، مرض صدق نمی‌کند (گرچه نسبت به صدق عنوان مرض بر مرتبه شدیدش هم شک وجود دارد) و ادله ترس از سرما هم این مورد را شامل نمی‌شود. بدین ترتیب، تنها دلیل جواز تیمم در صورت ترس از صدمه دیدن پوست، عموماً نفی حرج است و روشن است که مرتبه ضعیف آن، موجب زحمت و مشقت نمی‌شود و شاید بتوان گفت که اغلب مردم در هوای سرد به مرتبه ضعیف آن مبتلا می‌شوند؛ لذا بعضی از علما فرموده‌اند که ترس از صدمه دیدن پوست، هنگامی موجب جواز تیمم می‌شود که فاحش (شدید) باشد یا به تعبیر برخی دیگر، در شرایط معمولی قابل تحمل نباشد؛ لذا اقوی این است که جواز تیمم، مشروط به هنگامی است که ترس از شین شدیدی که در شرایط معمولی تحمل‌پذیر نیست، وجود داشته باشد.<sup>۲</sup>

روشن است، این شرط که سختی باید به شکلی باشد که به‌طور معمول قابل

۱- شین، حالتی است که در آن، پوست دست به سبب سردی آب به شدت خشک می‌شود و دست را زشت می‌کند و گاهی پوست، ترک برداشته و از آن خون خارج می‌شود.

۲- نجفی، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۱۱۳.

تحمل نباشد، نسبت به افعال، حالات و اشخاص مختلف، تفاوت می‌کند. نتیجه اینکه، ضابطه در قاعده نفی حرج، مطلق مشقت و عسری موجود در اکثر تکالیف نیست؛ بلکه منظور مشقت شدیدی است که به‌طور معمول در مانند آن فعل تحمل نمی‌شود.

## گفتار دوم: رابطه عسر و حرج با اکراه، اجبار و اضطرار

طرح مطلب عسر و حرج همانند اکراه، اجبار و اضطرار از عوامل رافع مسئولیت است. نخست، لازم است که تعاریفی از اجبار، اضطرار و اکراه بیان کرده و سپس به بیان تفاوت آن‌ها با عسر و حرج بپردازیم. می‌دانیم که در کتب فقهی و حقوقی، اجبار و اکراه را عمدتاً به یک معنا گرفته شده و در بحث «عوامل رفع مسئولیت» به آن پرداخته شده است.

### بند اول: اکراه

#### تعریف اکراه در فقه

اکراه در لغت و عرف، وادار کردن کسی به کاری است که ناخوشایند اوست، همراه با تهدید شخص اکراه‌کننده، به‌طوری که اگر وی فعل خاصی را انجام یا ترک نماید آن شخص تهدید خود را عملی کند.<sup>۱</sup> اکراه از عوامل رافع مسئولیت است، به‌شرطی که وجود رابطه علیت بین فعل مباشر و تقصیر در انجام آن موجود باشد؛ ولی در مواردی که ضمان تلف مالی قطع نظر از چگونگی و علت آن به عهده متصرف است (مانند غضب)، وجود اکراه اثری در این ضمان ندارد.<sup>۲</sup> مستند فقهی و عهده رفع مسئولیت و معاف‌بودن از آن در اکراه، حدیث رفع است.

### بند دوم: تفاوت اجبار و اکراه

در بخش پیش اشاره شد که فقها و حقوقدانان معمولاً این دو اصطلاح را به یک معنا به کار می‌برند؛ اما برخی دیگر به تفاوت این دو اصطلاح قائل هستند، از

۱- انصاری، بی‌تا، ص ۱۱۹.

۲- کاتوزیان، بی‌تا، ص ۱۷۴.



جمله برخی از فقها به روایتی از عبدالله بن سنان از امام صادق استناد جسته‌اند، که راوی از امام می‌پرسد فرق میان اجبار و اکراه چیست؟ حضرت می‌فرماید: «اجبار از سوی امیر اکراه است اما اجبار زن، مادر و پدر این‌گونه نیست.»<sup>۱</sup> امام خمینی در این باره می‌گویند: «تقابل بین اکراه و اجبار در این حدیث برای تسویه بین موارد است و فرقی میان این‌که مکره جابر قاهر باشد، مانند سلطان و غیره آن نیست.»<sup>۲</sup>

در مقابل برخی دیگر می‌گویند در اکراه انسان به اختیار خود چون با محاسبه عقلی می‌بیند راه گریزی ندارد، عملی را که شرعاً و قانوناً ممنوع است انجام می‌دهد؛ ولی در اجبار، فاعل هیچ اراده‌ای ندارد و به‌منزله یک آلت است.<sup>۳</sup>

### بند سوم: رابطه عسر و حرج با اکراه

با توجه به مطالب بیان‌شده، مشاهده می‌شود که هیچ‌کدام از عسر و حرج و اجبار و اکراه، از مصادیق یکدیگر نبوده و محدوده آن‌ها کاملاً از هم متمایز است؛ زیرا در اجبار و اکراه، قوه قاهره‌ای وجود دارد که شخص را تهدید بر کاری ناخوشایند می‌کند و اراده با رضایت او را از بین می‌برد؛ اما در عسر و حرج تهدید خارجی وجود ندارد و قصد و اراده فاعل بر انجام اعمال حرجی همچنان باقی است.

### بند چهارم: اضطرار

اضطرار وضعیتی است که در آن تهدید خارجی وجود ندارد؛ اما شرایط به‌گونه‌ای است که فاعل با وجود عدم رضایت به انجام آن اقدام می‌کند. در اینکه آیا اضطرار از اسباب معاف‌شدن از مسئولیت است یا خیر، دو نظریه وجود دارد: عده‌ای اضطرار را از عوامل رافع مسئولیت نمی‌دانند؛<sup>۴</sup> ولی نظر مشهور و غالب

۱- انصاری، بی‌تا، ص ۱۱۹.

۲- ر.ک: کتاب البیع، ص ۴۶.

۳- طباطبایی یزدی، ص ۱۲؛ شهید ثانی، ج ۲، ص ۲۴۴.

۴- امامی، ص ۵۴؛ رشتی، ص ۱۳۶.

در فقه عکس آن است و اضطرار را به استناد آیاتی از قرآن کریم<sup>۱</sup> و همچنین با استناد حدیث رفع، موجب از بین رفتن حکم تکلیفی می‌دانند. ولی در مورد احکام وضعی قائل شده‌اند؛ زیرا اضطرار موجب رفع و ازاله این احکام نمی‌شود؛ بنابراین، اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به انجام معامله نماید، معامله او صحیح است.<sup>۲</sup>

بنابر آنچه گفته شد، دو تفاوت اساسی بین اکراه و اضطرار وجود دارد:

۱- در اضطرار برخلاف اکراه، تهدید خارجی وجود ندارد و آزادی عمل موجود است؛<sup>۳</sup>

۲- اکراه در احکام وضعی مانند صحت معاملات اثر گذاشته و آن‌ها را از بین می‌برد؛ اما اضطرار نمی‌تواند رافع احکام وضعی باشد. ماده ۲۰۶ قانون مدنی در این باره می‌گوید: «اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به معامله کند، مکره محسوب نشده و معامله اضطراری معتبر خواهد بود.»

### بند پنجم: رابطه عسر و حرج با اضطرار

تفاوت عسر و حرج با اضطرار در این است که قاعده نفی عسر و حرج چنین مقرر می‌دارد که: «هر حکمی که از قبل آن عسر و حرج لازم آید از حیثه تشریح و قانون‌گذاری مرفوع است چه آن حکم، حکم وضعی باشد و چه تکلیفی و در این صورت فرقی نمی‌کند که حکم تحریمی باشد یا ایجابی. اما ادله اضطرار می‌گوید اعمالی که شخص از روی اضطرار و ضرورت انجام می‌دهد در صورتی که از نظر شرع و قانون ممنوع باشد، مسئول آن نیست به این معنا که حکم تکلیفی برداشته می‌شود؛ اما حکم وضعی برداشته نمی‌شود. البته در حقوق مصادیقی وجود دارد که در آن‌ها هم عسر و حرج صدق می‌کند و هم اضطرار برای مثال

۱- آیه ۲۰۶ سوره مائده: «فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم» و آیه ۱۱۹ سوره انعام: «و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم علیه»

۲- به نقل از: طباطبایی یزدی، ص ۱۱۹؛ کاتوزیان ص ۹۷؛ امامی، ص ۱۹۴.

۳- امامی، ص ۵۴

کسی که به‌علت نداشتن هزینه‌ی روزانه‌ی زندگی خود مرتکب سرقت می‌گردد علاوه بر اینکه مضطر است می‌توان گفت در عسر و حرج هم است و حد سرقت و حکم تکلیفی به این دو دلیل از بین می‌رود. از این قبیل نمونه‌ها در فقه بسیار است و به‌علت کفایت دلیل اضطرار و حدیث رفع در این‌گونه موارد است که ما مصادیق استناد به قاعده نفی حرج را در فقه بسیار کم و نادر می‌بینیم.



## فصل دوم



## بخش اول: ادله قاعده عسر و حرج

فقیهان برای این قاعده به دلایلی به آیات، روایات، اجماع و عقل تمسک  
جسته‌اند که به بیان آن‌ها می‌پردازیم:

### گفتار اول: کتاب

#### آیه اول

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۗ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۗ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا...﴾؛ و در راه خدا  
جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید. او شما را برگزیده و در دین، کار سنگین  
و شاقی بر شما نگذاشته است. این همان آیین پدر شما ابراهیم است. او شما را  
در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی، مسلمان نامید.<sup>۱</sup>  
طبرسی در معنای کلمه جهاد در آیه فوق می‌گوید:

«اکثر مفسران «جهاد» را در اینجا به معنای خصوص مبارزه مسلحانه با  
دشمن نگرفته‌اند، بلکه همان گونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می‌شود،  
به معنای هرگونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکی‌ها و مبارزه  
با هوس‌های سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد  
اصغر) دانسته‌اند. و منظور از حق جهاد، خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای

خداست»<sup>۱</sup>.

درباره مفاد آیه شریفه، سه دیدگاه وجود دارد:

**دیدگاه نخست** این است که آیه شریفه خاطر نشان می‌سازد که انسان با انجام گناه، در مضیقه قرار نمی‌گیرد و راه برای رهایی‌شدن از عذاب آن وجود دارد. از قائلان برجسته این دیدگاه، می‌توان از فقیه ارجمند، شیخ طوسی در تفسیر تبیان<sup>۲</sup> و مفسر گران‌مایه، طبرسی<sup>۳</sup> نام برد.

می‌توان چنین پاسخ داد که آیه به‌صراحت بیان می‌کند که ما در دین بر شما حرجی قرار نداده‌ایم. این جمله، عمومیت دارد، هم شامل مدعی‌ای ما می‌شود و هم احتمال آن‌ها را در بر می‌گیرد؛ بدین معنا که حرج در دین، هم شامل فقدان حکم حرجی است و هم مشتمل بر بسته‌نبودن راه توبه و مثل آن؛ چنان‌که بعضی از مفسران به این عمومیت تصریح نموده‌اند؛<sup>۴</sup> بنابراین، توجیه معنایی که برای آیه در مناقشه آمده است، مصادیقی از مصادیق عموم آیه است و منافاتی با کلام ما (که نفی حکم حرجی در دین باشد) ندارد. به علاوه، بعضی از مفسران<sup>۵</sup> حتی این احتمال را برای مصادیق آیه هم قبول ندارند و خاطر نشان می‌سازند که به‌طور کلی آیه در این معنا ظهور ندارد. پاسخ دیگر اینکه در بعضی از روایات، ائمه علیهم‌السلام برای نفی احکام حرجی به این آیه استناد کرده‌اند.

**دیدگاه دوم**، این است که آیه شریفه می‌کند که هدف از جعل احکامی که امتثالشان سخت است، به زحمت انداختن مکلفان نیست. این دیدگاه در کتاب منتفی‌الاصول مطرح شده و در آن آمده است، آنچه این دیدگاه را تأیید می‌کند ادامه آیه شریفه است که می‌گوید: ﴿مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۗ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ

۱- طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۱۵۴.

۲- طوسی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴۴.

۳- طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۱۵۴. این دیدگاه در التفسیر الوسیط (واحدی نیشابوری)، ج ۳، ص ۲۸۰ هم مطرح شده است.

۴- حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ۱۷ تا ۱۴۹؛ فخر رازی، بی‌تا، ۲۳ تا ۷۳.

۵- آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵ق، ۱۷ تا ۲۱۰.



مِنْ قَبْلُ؛<sup>۱</sup> این همان آیین پدر ما ابراهیم است، او شما را در کتب پیشین و در این کتاب، مسلمان نامید.<sup>۱</sup> این قسمت از آیه شریفه با ترغیب به امتثال احکام (اگرچه بعضی از آن‌ها سخت و مشکل است) تناسب دارد و بیان اینکه این احکام، همان دین ابراهیم حنیف است که مورد احترام اعراب است و این ترغیب موجب سهولت امتثال می‌شود. این قسمت از آیه با نفی احکام حرجی سازگار نیست؛ زیرا رفع احکام حرجی به تعلیل و ترغیب نیاز ندارد و چیزی است که هر نفسی به راحتی قبول می‌کند.

باید گفت، این دیدگاه هم پذیرفتنی نیست؛ زیرا همان‌طور که درباره دیدگاه نخست ذکر شد، اولاً این دیدگاه با ظاهر آیه شریفه منافات دارد و دوم اینکه در بعضی از روایات، برای نفی احکام حرجی به این آیه استناد شده است که این خود شاهدی بر بطلان این دیدگاه است.<sup>۲</sup>

نسبت به مؤیدی هم که ذکر کردند، باید بگوییم که این قسمت از آیه با نفی حرج سازگار است؛ زیرا مفاد آیه این است: در راه امتثال احکام الهی تا جایی که به حرج و زحمت نیفتید، تلاش کنید و این همان دین پدرتان ابراهیم است؛ همان‌طور که در دین حضرت ابراهیم، امتثال احکام واجب بوده است، در دین اسلام هم واجب است. بدین ترتیب، این قسمت از آیه، مسلمانان را به امتثال احکام ترغیب می‌کند.

**دیدگاه سوم** در مفاد آیه، این است که آیه شریفه بر نفی احکام حرجی دلالت می‌کند. علامه طباطبایی همین دیدگاه را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «استناد به آیه در بعضی از روایات برای رفع احکام حرجی، شاهدی بر صحت

۱- روحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۴۵.

۲- طباطبایی، بی تا، ج ۱۴/ ۴۱۳ - همین دیدگاه را محمد قمی مشهدی در تفسیر کنز الدقائق (۱۴۱۱: ۹/ ۱)، مطرح کرده است. بعضی از مفسران اهل سنت هم، همین دیدگاه را در مفاد آیه یاد کرده‌اند؛ از جمله: ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم (۱۳۸۸، ج ۳، ص ۲۳۶)، آلوسی بغدادی در روح المعانی (۱۴۰۵: ۱۷-۲۰۹) و محمدعلی صابونی در صفوة التفسیر (۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۰۰)

این دیدگاه است.<sup>۱</sup>

دو اشکال نسبت به این دیدگاه مطرح شده است که در به بررسی هر دو دیدگاه می‌پردازیم:

۱- آیه، درباره جهاد وارد شده است و جهاد از بارزترین مصادیق حرج است. البته قاعده نفی حرج، احکامی را که تمام و یا اغلب مصادیق آن‌ها حرجی است، شامل نمی‌شود. بدین ترتیب، اگر بگوییم آیه بر نفی احکام حرجی در دین دلالت می‌کند، مورد خود آیه را که جهاد باشد، شامل نمی‌شود و این هم مستهجن است.<sup>۲</sup>

در پاسخ باید بگوییم که این اشکال وارد نیست؛ زیرا منظور از کلمه جهاد، همان‌طور که در صدر بحث ذکر کردیم، هرگونه سعی و تلاش در جهت انجام نیکی‌ها و امثال اوامر شارع است و این هم حرجی نیست. مفاد آیه این است که در راه خدا و امتثال احکام، تلاش و کوشش کنید و این تلاش تا حدی لازم است که موجب زحمت و مشقت شما نشود.

۲- با ملاحظه صدر و ذیل آیه می‌توان گفت که در این آیه خداوند می‌فرماید: «در امتثال احکام و اوامر الهی تلاش کنید و عبادات را به شکل صحیح انجام دهید؛ زیرا آنچه ما جعل کرده‌ایم، سخت و مشکل نیست؛ بلکه همان شریعت سهل و آسان ابراهیم است». بدین ترتیب، مفاد آیه این است که طبع احکامی که در حال حاضر بر شما جعل شده، سهل و آسان است در قبال بعضی از ادیان سابق که دارای احکام سخت و مشکل بوده‌اند؛ در نتیجه، اطلاق احکام، اگرچه موجب حرج شود، مقید نمی‌گردد.

اگر بگویید باز هم آیه بر نفی احکام حرجی دلالت می‌کند، چون شما گفتید اساس دین اسلام بر یسر است، مستلزم این است که علاوه بر اینکه خود احکام، حرجی نباشد، اطلاق و شمول احکام هم موجب حرج نشود و اگر جایی مستلزم

۱- طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۴۱۰.

۲- روحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۴۵.

حرج شد، این اطلاق، مقید می‌شود. تنها تفاوت این دیدگاه با دیدگاه سوم این است که بر طبق آن دیدگاه، دلالت آیه بر نفی احکام حرجی به دلالت مطابقی است و بر طبق نظر شما به دلالت التزامی است و این در اصل نتیجه تأثیری نمی‌گذارد، در پاسخ می‌گوییم: این ایراد وارد نیست؛ زیرا مسلم است که تعدادی از احکام، تمام و یا اکثر مصادیق آن‌ها، حرجی است و نمی‌توان به ارتفاع این احکام در موارد حرجی قائل شد. برای حل مشکل دو راه وجود دارد:

نخست اینکه بگوییم مفاد آیه این است که غالب و نوع احکام اسلام، حرجی نیست و این منافات ندارد با اینکه تعداد محدودی از احکام، مانند جهاد، حرجی باشد. البته این نظر، خلاف ظاهر آیه است؛ چون در آیه شریفه، لفظ «دین» آمده است و تمام احکام را شامل می‌شود نه غالب و اکثر احکام را.

دوم این است که بگوییم مفاد آیه عبارت است از اینکه هیچ حکم حرجی در دین وجود ندارد و همه احکام موجود در شریعت، سهل و آسان است و عموم آیه توسط ادله احکام حرجی (که ثبوتشان مسلم است) تخصیص می‌شود. این نظر هم خلاف ظاهر است؛ چون باید درباره احکام حرجی، عموم آیه را تخصیص بزنیم.

نتیجه اینکه آیه، در هیچ‌یک از این دو احتمال ظهور ندارد و مجمل است؛ لذا قابل استناد نیست.<sup>۱</sup> این ایراد هم وارد نیست و از آن به دو گونه می‌توان پاسخ داد:

اولاً در هر عامی که مخصصی دارد، همین دو احتمال قابل طرح است؛ مثلاً در «أوفوا بالعقود» و مخصصی از قبیل «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» امر، دایر است بین آنکه بگوییم «أوفوا بالعقود» در عموم استعمال شده و عموم آن، حجت است، مگر در مواردی که مخصص داشته باشد. پس در مواردی که دلیلی بر تخصیص وجود نداشته باشد، حجت است؛ یا آنکه بگوییم «أوفوا بالعقود» در اکثر افراد عقود استعمال شده است؛ بنابراین، «نهی النبی ﷺ...» مخصص آن

۱- روحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۴۶.

نیست و «أوفوا بالعقود» هم عمومیت ندارد و از حجیت ساقط می‌شود. معلوم است که این بیان، مستلزم طرح همه عمومات است که گمان نمی‌رود قائل، به آن ملتزم باشد.

ثانیاً تخصیص عام به سبب دلیلی که صلاحیت تخصیص آن را دارد، برخلاف ظاهر نیست. در مواردی که عام به مخصص منفصل، تخصیص داده می‌شود، در معنای عموم استعمال می‌شود، منتهی مراد استعمالی و مراد جدی، متفاوت است. ولی استعمال عامی که ظهور در عموم دارد، در اکثر افراد، برخلاف ظاهر است که نمی‌شود به آن مستلزم شد؛ مگر آنکه قرینه‌ای در خصوص آن موجود باشد. فقہیان شیعه نیز این دیدگاه را پذیرفته و در موارد متعددی برای رفع احکام حرجی به این آیه استناد کرده‌اند که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- مرحوم شیخ مفید در بحث کفارة افطار روزه ماه مبارک رمضان می‌فرماید: «کسی که کفاره بر او واجب است، اگر نتواند روزه بگیرد یا شصت مسکین را اطعام کند، چیزی بر او واجب نیست؛ به دلیل آیه شریفه ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾<sup>۱</sup>.

۲- سید مرتضی در همین بحث می‌فرماید:

«کسی که دو ماه روزه بر او واجب است، اگر یک یا چند روز از ماه دوم را روزه بگیرد و سپس بدون عذر، فاصله بیندازد، لازم نیست که از اول شروع کند و روزه را ادامه می‌دهد؛ به دلیل اجماع و آیه شریفه ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾. چون شروع روزه از ابتدا موجب مشقت و حرج شدید و عظیم است»<sup>۲</sup>.

۳- شیخ طوسی در بحث تیمم می‌فرماید:

«کسی که می‌ترسد بیماری‌اش به سبب وضوگرفتن شدید شود، جایز است تیمم کند؛ به دلیل آیه شریفه ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ چون استفاده از آب با این وضعیت، موجب زحمت و حرج است»<sup>۳</sup>.

۱- شیخ مفید، ۱۴۱۰ق. ص ۳۸۰.

۲- سیدمرتضی، ۱۳۹۱ق. ص ۱۶۷.

۳- شیخ طوسی، ۱۴۰۹ق. ص ۳۶.

۴- محقق حلی هم در همین مسئله به این آیه برای جواز تیمم استناد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۵- ابن زهره حلی در بحث حج می‌فرماید:

«اگر کسی سهواً طواف زیارت را ترک کند، هرگاه که یادش آمد، باید آن را قضا کند و اگر تا زمان برگشت به محل سکونت خود، یادش نیاید، باید خودش آن را قضا کند، و اگر برایش مقدور نبود، می‌تواند نائب بگیرد تا به جای وی طواف زیارت را انجام دهد؛ به دلیل اجماع و آیه شریفه ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾<sup>۲</sup>»

۶- صاحب جواهر نیز در بحث حج آورده:

«در ایام تشریق بر حجاج واجب است که شب را در منی سپری کنند؛ اما کسی که در اطرافیان‌ش شخص مریضی وجود دارد که دارای وضعیت خطرناکی است و یا مالی دارد که ممکن است از بین برود، می‌تواند در مکه بماند؛ زیرا حضور این شخص در منی با این وضعیت، موجب زحمت و مشقت وی می‌شود و خداوند فرموده است: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾<sup>۳</sup>»

## علت و حکمت

آخرین بحثی که در ذیل این آیه شریفه مطرح می‌شود، علت و حکمت است که در روایات متعددی برای نفی احکام حرجی، بدان استناد شده. در بعضی از روایات، به‌عنوان حکمت تشریح (بعضی از احکام و در بعضی دیگر به‌عنوان علت حکم مورد استناد قرار گرفته است) (این روایات در فصل پسین مطرح می‌شود). حال آیا نفی حرج حکمت رفع حکم یا علت آن است؟ علت حکمی امری است که سبب وضع آن حکم می‌شود که به آن علت تشریح نیز گویند.<sup>۴</sup> علت گاهی

۱- محقق حلی، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- ابن زهره حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۷۱.

۳- نجفی، ۱۳۹۳ق، ج ۲۰، ص ۱۳.

۴- جعفری لنگرودی، ص ۴۶۶.

منصوصه است و آن وقتی است که علت وضع یک حکم در خود حکم یا در یکی از متون قوانین ذکر شده مانند ماده ۱۹۵ ق.م که فقدان قصد را علت حکم بطلان دانسته<sup>۱</sup> و مقرر می‌دارد: «اگر کسی در حال مستی یا بی‌هوشی یا در خواب معامله کند آن معامله به واسطه فقدان قصد باطل است»؛ اما اگر علت در متون ذکر نشده باشد؛ بلکه به قوه علم قابل استنباط باشد، آن را علت مستنبطه می‌گویند.

علت اگر منصوصه باشد قابل تسری به موضوعات مورد تردید دیگر نیز است؛ اما علت مستنبطه قابل تسری به موضوعات مورد تردید نیست؛ مگر اینکه علت مستنبطه به استنباط قطعی باشد<sup>۲</sup> حکمت حکم، فلسفه یا مصلحتی است که زیربنای یک قانون معین است مانند عده طلاق که مصلحت آن، عدم اختلاط نطفه و نسل است.<sup>۳</sup> نتیجه بحث این است که تصریح ذیل اگر حرج، علت رفع حکم حرجی باشد قابل تسری به موضوعات دیگر نیز هست؛ اما اگر حکمت رفع آن باشد قابل تسری به موضوعات دیگر نیست.

آیه شریفه ظهور در این دارد که نفی حرج، علت است و حکم دایر مدار آن است؛ یعنی هر جا که حکم، حرجی باشد، نفی می‌شود؛ بنابراین، اگر اطلاق حکم در موردی موجب مشقت مکلفان شود، آن اطلاق، مقید می‌شود و اینکه به آیه در بعضی از روایات به عنوان علت و در بعضی دیگر به عنوان حکمت استناد شده است، ظهور خود آیه را در علیت از بین نمی‌برد.

نتیجه مباحثی که در ذیل آیه شریفه مطرح شد، این می‌شود که آیه شریفه ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾، همان‌طور که اکثر فقیهان برداشت کرده‌اند، بر قاعده نفی عسر و حرج دلالت می‌کند.

## آیه دوم

﴿... وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

۱- همان، ص ۴۶۷.

۲- جناتی، ص ۳۰۲.

۳- همان، ص ۲۴۷.

فَأَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ : مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيَسِّرَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛<sup>۱</sup> اگر بیمار یا مسافر باشید یا قضای حاجت کردید و یا با زنان هم‌بستر شدید و آب برای تطهیر نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت و دست‌ها بکشید. خداوند نخواسته است مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، شاید شکر او را به جا آورید.<sup>۱</sup> این آیه شریفه با توجه به صدر و ذیل آن، دو مطلب را بیان می‌کند:

مطلب نخست که سلبی است، عبارت است از نفی وجوب وضو و غسل در هنگامی که آب موجود نباشد و مطلب دوم که ثبوتی است، عبارت است از وجوب تیمم در وقتی که آب موجود نباشد. درباره این بخش از آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه به مطلب سلبی مرتبط باشد که در این صورت، معنای آیه چنین است که در هنگام فقدان آب، وجوب وضو و غسل نفی شده است؛ زیرا خداوند جعل احکام حرجی را اراده نکرده است؛ پس آیه بر قاعده نفی حرج دلالت می‌کند.

احتمال دوم اینکه به مطلب ثبوتی مرتبط باشد و مفاد آیه در این صورت، این می‌شود که انگیزه و هدف مولا از وجوب تیمم به زحمت انداختن مکلفان نیست؛ بلکه اهداف دیگری، از جمله تطهیر مکلفان، مورد نظر بوده است؛ پس آیه بر نفی احکام حرجی دلالت نمی‌کند.

از این دو احتمال، احتمال نخست صحیح به نظر می‌رسد. بعضی گفته‌اند که این آیه به قاعده نفی حرج ربطی ندارد و چند دلیل هم ذکر کرده‌اند که آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱- استدراک ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ در احتمال دوم ظهور دارد؛ زیرا این استدراک، آنچه را ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ نفی کرده است، اثبات

می‌کند و این ظهور، اقتضا می‌کند که نفی و اثبات، به یک مسئله و موضوع مرتبط باشد. توضیح اینکه استدراک به جهت ثبوتی آیه مرتبط است و اگر بگوییم که آیه می‌فرماید: وجوب وضو و غسل به سبب حرجی بودن، رفع شده است، استدراک لغو می‌شود؛ اما اگر احتمال دوم را بپذیریم، مفاد آیه این می‌شود که هدف از جعل وجوب وضو، غسل و تیمم به زحمت انداختن مکلفان نیست؛ بلکه هدف، تطهیر آن‌ها از آلودگی‌های جسمی و روحی بوده است. بدین ترتیب، نفی و اثبات، به یک موضوع مرتبط می‌شود و این گونه استعمالات در عرف زیاد است.<sup>۱</sup> این دلیل، صحیح نیست؛ زیرا مفاد آیه این است که خداوند می‌فرماید: «وجوب وضو و غسل حرجی از شما نفی شده است؛ چون جعل حرج را بر شما اراده نکرده‌ام. در اینجا ممکن است کسی فکر کند که با نفی وجوب وضو و غسل حرجی، دیگر تکلیفی ندارد»؛ لذا برای رفع این توهّم در ادامه می‌فرماید: «اگر چه جعل حرج را اراده نکرده‌ام، تطهیر شما مورد نظر است؛ لذا برای اینکه تطهیر شوید، باید به جای وضو یا غسل حرجی تیمم کنید».

ابتدا باید بگوییم که قاعده، احکامی را که موضوعشان حرجی است (مانند جهاد)، شامل نمی‌شود؛ چون دلیل این احکام، قاعده را تخصیص می‌زند و همچنین قاعده، احکامی را که مقید به عدم حرج است نیز شامل نمی‌شود؛ چون این گونه احکام در صورت حرجی شدن، ارتفاح موضوعشان (که مقید به عدم حرج بوده است) از بین می‌رود و برای رفع آن‌ها نیازی به اجرای قاعده نیست. بدین ترتیب، قاعده احکامی را شامل می‌شود که در ثبوت آن‌ها حرج و عدم حرج خصوصیتی ندارد.

۲- دلیل دوم این است که فقیهان موضوع تیمم را (که نیافتن آب است) اعم از نیافتن عقلی (اصلاً آب موجود نیست) و عرفی (هنگامی که استفاده از آب، سخت و مشکل باشد) دانسته‌اند؛ همان‌طور که مرادشان از در دسترس بودن آب (که موضوع وجوب وضو است) در دسترس بودن عرفی است؛ یعنی علاوه

۱- روحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۴۲.



بر اینکه آب موجود است، استفاده از آن هم موجب زحمت و مشقت نمی‌شود. بدین ترتیب، وجوب وضو مقید است به اینکه استفاده از آب، حرجی نباشد؛ لذا وقتی که استفاده از آب با زحمت و مشقت ممکن است، وجوب وضو به سبب اینکه موضوعش (حرجی نبودن استفاده از آب) مرتفع شده است، رفع می‌شود و برای بیان نفی وجوب آن نیازی به تطبیق قاعده نیست.<sup>۱</sup>

این استدلال هم به دو علت پذیرفته نیست:

نخست اینکه اگر فقیهان نیافتن آب را اعم از عقلی و عرفی گرفته‌اند، به دلیل همین نفی حرج بوده است؛ یعنی چون خداوند احکام حرجی جعل نکرده است، اگر استفاده از آب، حرجی باشد، باز هم در دسترس بودن آب صدق نمی‌کند. دوم اینکه این قسمت از آیه شریفه به عنوان یک کبرای کلی است که بر این مصداق تطبیق می‌کند؛ گرچه برای نفی وجوب وضو احتیاجی به آن نباشد. البته اکثر مفسران، این آیه شریفه را ناظر به قاعده نفی حرج ندانسته‌اند و گفته‌اند که این آیه بیان می‌دارد که هدف از جعل وضو، غسل یا تیمم به زحمت انداختن مکلفان نبوده است؛ بلکه اهداف دیگری، از جمله تطهیر آن‌ها اراده شده است.

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌نویسد:

هدف از جعل این احکام به زحمت انداختن مکلفان نبوده است؛ بلکه تطهیر بدن از حدث و جنابت و به عبارت دیگر، پاک کردن بدن از گناهان، اراده شده است.<sup>۲</sup> ... شیخ طوسی هم همین مطلب را در ذیل آیه شریفه بیان می‌کند.<sup>۳</sup>

## آیه سوم

﴿... وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...﴾؛ ... و آن کس که بیمار یا در سفر باشد، روزهای

۱- روحانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۴۳.

۲- طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۳۵۹.

۳- طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۵۷.

دیگری را به جای آن، روزه بگیرد. خداوند راحتی شما را می‌خواهد و سختی شما را نمی‌خواهد تا این روزها را تکمیل کنید<sup>۱</sup>... .

ابتدای آیه شریفه به دو مطلب اشاره دارد: نخست اینکه روزه بر مریض و مسافر واجب نیست و دوم اینکه مریض یا مسافر باید در ایام دیگر به تعداد روزهایی که روزه نگرفته، روزه بگیرد.

در ادامه خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾؛ یعنی نفی وجوب روزه از مریض و مسافر به این دلیل است که خداوند نخواسته بندگان را به زحمت بیفتند و عسر را از آن‌ها نفی کرده است. و بعد می‌فرماید: ﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾ و ایام دیگری را باید روزه بگیرند تا تعداد روزها کامل شود.<sup>۲</sup> ذکر این قسمت از آیه در ذیل آیات صوم، بدین معنا نیست که خداوند فقط در روزه، بندگان را به زحمت نینداخته است؛ بلکه عمومیت دارد و اینجاست به‌عنوان یک کلی بر یک مورد خاص تطبیق شده است.

بدین ترتیب، اگر این قسمت از آیه را به‌تنهایی در نظر بگیریم، مفادش این است که خداوند در مرحله جعل و تشریح احکام، نخواسته است که مکلفان را در ضیق و مشقت قرار دهد و این با علت، تناسب دارد؛ اما چون همراه با روزه مسافر ذکر شده و روزه مسافر، همیشه حرجی نیست، به‌عنوان حکمت آمده است و معنای آیه این است که هر وقت روزه مسافر، حرجی باشد، واجب نیست؛ ولی این جمله مفهوم ندارد که بگوییم پس هر جا که حرجی نیست، مسافر باید روزه بگیرد.

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

«این آیه، عقیده قائلان به جبر را که می‌گویند خداوند انسان را به اموری که خارج از طاقت انسان است، تکلیف کرده، باطل می‌کند؛ چون وقتی که خداوند به امور دارای مشقت و سختی امر نکرده است، به طریق اولی به اموری که خارج

۱- همان، ص ۴۵۸.

۲- بقره / ۱۸۵.

۳- طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴.

از طاعت مکلف است، امر نکرده است.<sup>۱</sup>

در کتاب‌های فقهی هم به مواردی برخورد می‌کنیم که فقیهان این قسمت از آیه شریفه را به‌عنوان یک قانون کلی مدنظر قرار داده و در امور مختلف به آن استناد کرده‌اند؛ برای نمونه، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- شیخ مفید در بحث روزه می‌فرماید: «کسانی که روزه گرفتن برای آن‌ها سخت و مشکل است، می‌توانند افطار کنند». وی در ادامه به آیه شریفه ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ استناد کرده و اذعان می‌دارد که از این آیه این‌گونه فهمیده می‌شود که خداوند به هر شخصی، به‌اندازه‌ای که بتواند بدون مشقت شدید، تکلیف را امتثال کند، امر می‌نماید.<sup>۲</sup>

۲- محقق حلی در بحث نماز قضا می‌فرماید:

رعایت ترتیب در نماز قضا شرط نیست؛ چون رعایت ترتیب موجب عسر و زحمت می‌شود و عسر با آیه شریفه ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ نفی شده است.<sup>۳</sup>

۳- صاحب جواهر در بحث نماز بیان کرده:

کسی که نمی‌تواند نماز را با شرایطش انجام دهد، به هر شکل که می‌تواند باید آن را ادا کند (در حالت ایستاده باشد یا نشسته یا خوابیده و یا...) چون خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾<sup>۴</sup>

## آیه چهارم

﴿إِيكَلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾<sup>۵</sup> خداوند هیچ کس را جز به‌اندازه توانایی‌اش

تکلیف نمی‌کند.

۱- طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲- شیخ مفید، ۱۴۱۰ق، ص ۳۵۱.

۳- محقق حلی، ۱۳۷۱ق، ص ۱۲۲.

۴- نجفی، ۱۳۹۳ق، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

۵- بقره / ۲۸۶.

این مضمون در چند آیه دیگر هم تکرار شده است.<sup>۱</sup> نکته‌ای که درباره این آیه وجود دارد، این است که آیا «وسع» به معنای طاقت و قدرت است و آیه، تکلیف به ما لایطاق را نفی می‌کند یا اینکه «وسع» عبارت است از مقدار فعلی که انسان، بدون زحمت و مشقت می‌تواند آن را انجام دهد و اگر فعلی حرجی باشد، خارج از وسیع به شمار می‌آید و در نتیجه، آیه، تکلیف حرجی را نفی می‌کند؟ در کتاب‌های لغت، کلمه «وسع» به هر دو معنا ذکر شده است. در مجمع‌البحرین آمده است: «قوله (لا یكلف الله نفساً إلاّ وسعها) أى إلا طاقتها ما تقدر علیه. و الوسع: الطاقه». جوهری در صحاح اللغة می‌گوید: «الوسع و السعة: الجدة و الطاقه، و التوسیع خلاف التضييق». در لسان‌العرب آمده است: «السعة: نقيض الضيق - و يقال: هل تسع ذلك أى هل تطيقه».

در کتاب‌های تفسیری هم آیه شریفه به هر دو معنا آمده است. بعضی از مفسران با این آیه، تکلیف به ما لایطاق را نفی کرده‌اند؛ از جمله شیخ طوسی در ذیل آیه آورده:

«این آیه عقیده قائلان به جبر را که می‌گویند خداوند انسان را به ما لایطاق تکلیف می‌کند، باطل کرده است؛ چون وسیع عبارت است از آنچه قدرت انسان، آن را شامل می‌شود»<sup>۲</sup> اما در تفاسیر دیگر، با این آیه تکلیف حرجی نفی شده است؛ از جمله مرحوم طبرسی در ذیل آیه ۲۸۶ سوره بقره معنای وسیع و طاقت را این‌گونه تعریف کرده است:

وسیع، مرحله پایین‌تر از طاقت است. هنگامی که گفته می‌شود آن کار در وسیع انسان است؛ یعنی اینکه انسان می‌تواند آن کار را بدون زحمت و مشقت شدید انجام دهد.<sup>۳</sup>

۱- بقره/ ۲۳۳؛ انعام/ ۱۵۲؛ اعراف/ ۴۲؛ مؤمنون/ ۶۲.

۲- طوسی، ۱۴۰۹ق ج ۲/ ۴؛ علامه طباطبایی هم در ذیل آیه ۲۸۶ بقره به همین معنی اشاره کرده‌اند (بی‌تا: ۴۳۳/۲). از میان اهل سنت هم که به این معنا اشاره دارند، می‌توان از ابن کثیر (۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۴۲) و صابونی (۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۸۱) نام برد.

۳- طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۶۹۰.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۶۲ سوره مؤمنون در خصوص آیه ذکرشده آورده: «این آیه شریفه هم بر نفی تکلیف حرجی و خارج از وسع در اعتقادات دلالت می‌کند؛ زیرا خداوند آیات و حجت‌های آشکاری را قرار داده و انسان را مجهز به قوه عقل و درک کرده است و از هر کسی به مقدار وسع و طاقتش این اعتقاد را خواسته است، و هم بر نفی تکلیف حرجی در مقام عمل دلالت می‌کند؛ بدین معنا که در دین اسلام، حکمی که اصل تشریحش مبتنی بر حرج باشد، وجود ندارد؛ مانند رهبانیت و ذبح اولاد. همچنین احکامی که در بعضی از مصادیق (به دلیل خصوصیت مورد) موجب حرج بر مکلف می‌شود، در آن مصادیق هم حکم نفی می‌شود؛ مانند روزه برای مریض؛ زیرا «نفساً» نکره در سیاق نفی است و مفید عموم می‌باشد. بدین ترتیب، هر نفسی در هر موقعیتی که فرض شود، به اندازه وسعش تکلیف شده و به تکلیف حرجی امر نشده است؛ خواه حرج در اصل حکم باشد و یا اینکه در موارد خاصی حرجی شده باشد»<sup>۱</sup>.

بعضی از کتاب‌های تفسیری اهل سنت هم وسع را به معنای یسر گرفته‌اند؛ از جمله زمخشری می‌گوید: «وسع عبارت است از آنچه انسان بدون زحمت و مشقت می‌تواند انجام دهد و این آیه از عدل و رحمت خداوند خبر می‌دهد؛ چون برای انسان ممکن است که در روز بیشتر از پنج نماز بگذارد و یا در سال، بیشتر از یک ماه روزه بگیرد و یا بیشتر از یک حج انجام بدهد؛ اما خداوند بیشتر از این، تکلیف نکرده است»<sup>۲</sup>.

## آیه پنجم

﴿... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا...﴾<sup>۳</sup>؛ پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده آن چنان که (به سبب گناه و طغیان) بر کسانی که

۱- طباطبایی، بی تا، ج ۱۵، ص ۴۲ همچنین ایشان در ذیل آیه ۴۲ سوره اعراف، وسع را به معنای یسر گرفته‌اند (بی تا؛ ج ۸، ص ۱۱۵).

۲- زمخشری، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳- بقره/۲۸۶.

پیش از ما بودند، قرار دادی.

«اصر» در اصل به معنای نگهداری و محبوس ساختن است و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود و نیز به عهد و پیمان‌هایی که آدمی را محدود می‌سازد، اطلاق می‌گردد. به همین دلیل، مجازات و کیفر را نیز گاهی «اصر» می‌گویند.

در این جمله، پیامبر از زبان مؤمنان از خداوند تقاضا می‌کند که از تکالیف سنگین که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می‌گردد، آن‌ها را معاف دارد و خداوند نیز تکالیف سخت و مشکلی را که در ادیان سابق وجود داشته است، به سبب رحمتش نسبت به امت اسلام نفی کرده است.

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج روایتی را نقل می‌کند که در آن، تعدادی از اصار و شدایدی که در ادیان سابق بوده و در دین اسلام نفی شده، ذکر شده است؛ از جمله در ادیان سابق، پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب بوده است و حال آنکه در دین اسلام، پنج نماز قرار داده شده است و اجر پنجاه نماز به نمازگزاران داده می‌شود. یا در ادیان سابق، می‌بایست نماز در مکان‌های مخصوصی انجام می‌شد، حال آنکه در دین اسلام، در هر مکانی که نماز انجام شود، کفایت می‌کند.<sup>۱</sup>

## گفتار دوم: سنت

روایات متعددی از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نقل شده که مبنای قاعده نفی عسر و حرج قرار گرفته است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: در دسته نخست، نفی حرج، به عنوان حکمت ذکر شده و در دسته دوم، علت حکم دانسته شده است.

## دسته نخست

در تعدادی از روایات، نفی حرج به عنوان حکمت حکم ذکر شده است که به

۱- طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص ۳۲۷.

چند نمونه اشاره می‌کنیم:

## ۱- روایت ابو بصیر

ابو بصیر از امام علیه السلام سؤال می‌کند: «در سفرها چه بسا به برکه‌هایی برمی‌خوریم که در کنار آبادی است و انواع نجاسات در آن یافت می‌شود»، حضرت پاسخ می‌دهند: «آب را با دستت به هم بزن و سپس وضو بگیر؛ زیرا در دین، مضیقه و تنگنا نیست و خداوند می‌فرماید: بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است».<sup>۱</sup> از این روایت برداشت می‌شود که خداوند در جعل احکام به سهولت و آسان بودن آن‌ها توجه داشته است. درباره آب کر، اگر حکمی می‌شد که به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می‌شود، برای اغلب مردم موجب حرج و زحمت می‌شد؛ لذا این حکم نفی شده است.

البته روشن است که نفی حرج برای حکم عدم انفعال آب کر، حکمت است؛ یعنی در جعل حکم، این مصلحت که مردم به زحمت و مشقت نیفتند، مدنظر بوده است، ولی حکم، دایر مدار حکمت نیست و اگر برای شخصی حکم به انفعال آب کر، موجب زحمت نباشد، باز هم حکم به عدم انفعال وجود دارد. همین طور، اگر احکام دیگری موجب عسر و حرج شود، با استناد به این روایت نمی‌توان آن‌ها را نفی کرد.

## ۲- روایت محمد بن میسر

راوی درباره مردی سؤال کرده که جنب است و در مسیر خود به آب قلیلی برخورد کرده است و می‌خواهد با آن غسل کند، در حالی که هم فاقد ظرف است و هم دست‌های وی آلوده است. حضرت پاسخ می‌دهد: «این فرد، ابتدا باید دستش را در آب فرو برده، وضو بگیرد و سپس غسل نماید». این مورد از مواردی است که خداوند می‌فرماید: «بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده

۱- حرّ عاملی، ۱۴۰۳ق. ج ۱، ص ۱۲۰؛ طوسی، ۱۳۷۷ق. ج ۱، ص ۲۲؛ همو، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۳۵؛ همو، ق ۱۳۹۰.

است.<sup>۱</sup> در این روایت، کلمه «قدرتان: آلوده» مبهم است. اگر مراد از آلودگی، نجاست باشد (که بعید است)، روایت بر عدم انفعال آب قلیل دلالت می‌کند و اگر مراد، آلودگی عرفی باشد (که همین هم محتمل است)، روایت ناظر است به نفی حکم استحبابی که عبارت است از شستن دست‌ها قبل از داخل کردن دست در ظرف آب، و این حکم استحبابی یا به سبب اجتناب از کثیف‌بودن دست است و یا به سبب اجتناب از نجاستی است که محتمل است و شرعاً در صورت شک، اجتناب از آن‌ها لازم نیست. البته از جهتی هم ممکن است که در روایت، تقیه باشد؛ چون وضو را همراه با غسل جنابت ذکر کرده است. در هر صورت، در این روایت به نفی حرج به‌عنوان حکمت استناد شده است؛ چون حکم شستن دست‌ها برای همه حرجی نیست.

## ۲- روایت احمد بن محمد بن ابی نصر

راوی می‌گوید که از امام پرسیدم، شخصی لباسی را که از پوست حیوانات ساخته شده، از بازار می‌خرد و نمی‌داند که این لباس پاک است یا خیر. آیا می‌تواند با آن نماز بخواند؟ حضرت فرمودند: «بله، اشکالی ندارد»، و بعد از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند: «خوارج چون نادان بودند، بر خودشان سخت می‌گرفتند و دین، آسان‌تر از این است.<sup>۲</sup> از این روایت استفاده می‌شود که حکمت حلیت و طهارت چیزهایی که از بازار مسلمانان خریده می‌شود، توسعه بر امت و رفع ضیق از آن‌هاست. عبارت «إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ» یک مطلب کلی را بیان می‌کند که این حکمت در همه نواحی دین موردنظر بوده است و تمام نواحی دین، سهل و آسان است؛ البته در این روایت به نفی حرج به‌عنوان حکمت استناد شده است. در مجموع باید گفت از این دسته روایات که در آن‌ها به نفی حرج به‌عنوان حکمت حکم استناد شده است، نمی‌توان یک قاعده کلی را استفاده کرد که در تمامی ابواب فقه جاری شود.

۱- حرّ عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۳، ص ۴.

۲- حرّ عاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۷۳؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۶۸.